

مذهب و توسعه در ایران: بررسی سه دیدگاه پس از انقلاب اسلامی ایران

یحیی فوزی*

چکیده:

بعد از جنگ دوم جهانی نظریات مختلفی در خصوص توسعه جهان سوم ارائه شده است. یکی از مکاتب غالب در این حوزه مکتب مدرنیزاسیون است که در این مقاله ضمن بررسی و نقد نسبت مذهب و توسعه در این مکتب، به دیگر نظریات جدید در مطالعات توسعه نیز اشاره شده است که در این نظریات جدید بر مطالعه تاریخی و موردی کشورها به منظور ارائه راهکارهای مناسب برای توسعه آن جوامع تأکید می‌شود و نقش ارزشهای بومی و مخصوصاً مذهب به عنوان یکی از عوامل تأثیرگذار بر کنش افراد در روند توسعه مورد توجه قرار می‌گیرد.

در ادامه مقاله، نگرشهای مختلفی که بعد از انقلاب در مورد راهکار توسعه در ایران ارائه گردیده تحت دو مقوله نگرش نومدرنیزاسیونی به توسعه و نگرش بومی - مذهبی به توسعه بررسی می‌شود. به اعتقاد نویسنده نگرش دوم پیشتر با نظریه‌های جدید در خصوص

توسعه انطباق دارد و از حمایت نظری بیشتری نیز برخوردار است. در پاسخ به این پرسش که مذهب تا چه اندازه در اهداف و یا راهکارهای توسعه در ایران نقش دارد، نگرش دوم به سه دیدگاه فرعی تر تقسیم می‌شود که به نظر نویسنده تنها یکی از این دیدگاهها توانایی نظریه‌پردازی برای مبانی توسعه بومی در کشور را داشته، قدرت انطباق بیشتری با ویژگیهای مذهبی، ملی کشور و نظام بین‌الملل دارد که حمایت و تقویت این نگرش می‌تواند به توسعه پایدار، مداوم و مشروع در جمهوری اسلامی ایران بینجامد.

مبانی نظری بحث

مباحث مربوط به توسعه اساساً بعد از جنگ جهانی دوم بویژه در امریکا مطرح شده زمینه‌های تاریخی خاص همچون استقلال مستعمرات در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین و ظهور دولت - ملت‌های جدید در جهان سوم باعث گردید که این کشورها به دنبال الگوی توسعه مناسب برای بهبود اقتصادی و اجتماعی خود برآیند. در چنین شرایطی امریکا که رهبری جهان سرمایه‌داری بعد از جنگ را به عهده گرفته بود تلاش کرد تا با ارائه توصیه‌ها و الگوهای لازم ارتباط این کشورها را با نظام سرمایه‌داری جهانی حفظ کرده و از وابسته شدن آنها به بلوک شرق و شوروی جلوگیری نماید.

در این راستا، نخبگان سیاسی امریکا، علمای اجتماعی سیاسی و اقتصادی تشویق شدند تا به مطالعه کشورهای جهان سوم پرداخته و توسعه اقتصادی و سیاسی با ثباتی را به آنان توصیه کنند. بر این اساس یک نسل جدید از اقتصاددانان، سیاست‌شناسان و روان‌شناسان و متخصصین آماری بسپج شده و به مطالعه دولتها و مواضع توسعه در جهان سوم پرداختند.^۱ یکی از مهمترین این مؤسسات کمیته شورای تحقیقات اجتماعی (SSRG) به سرپرستی آلموند بود.^۲ این گروه در نهایت مکتب مسلطی را در مطالعات توسعه پایه‌ریزی کرد که از آن به عنوان مکتب مدرنیزاسیون Modernization یاد می‌شود.^۳

محققین مکتب بین رشته‌ای مدرنیزاسیون بتدریج با انتشار مقالات و نشریات و ارائه سمینارهای مختلف به طرح نظریات خود پرداختند و نسلی از محققین را در خود پرورش دادند که با نفوذ در دستگاههای تصمیم‌گیری کشورهای جهان سوم، این نگرش به توسعه را هدایت و پیاده نمودند.^۴

نظریه پردازان مکتب مدرنیزاسیون جوامع را به سنتی و مدرن تقسیم کرده و معتقد بودند که همه جوامع سنتی به طور اجتناب ناپذیر حرکت تکاملی خود را به سمت جامعه مدرن، که نقطه اوج آن کشورهای غربی هستند، طی می‌کنند. به این معنا که یک خط واحد پیشرفت تاریخی وجود دارد که ضرورتاً در همه جا تکرار خواهد شد. به نظر آنان جامعه مدرن بتدریج با زوال جامعه سنتی بر جهان سوم حاکم خواهد شد. آنان درباره مکانیسم تبدیل جامعه سنتی به مدرن بر دو راهکار تأکید می‌کردند. اولین راهکار مبتنی بر تحولات روان‌شناسانه و فردی بود. به این معنا که تحول در ارزشها و باورهای افراد در جامعه سنتی باعث تحول در کنش افراد در جامعه و در نتیجه باعث تحول در جامعه سنتی خواهد شد. دومین راهکار، که مبتنی بر نگرش ساختاری و کارکردگرایانه بود، بر تحول در سطحی کلان‌تر یعنی در فرهنگ جامعه سنتی اشاره داشت و بر اساس آن تحول در حوزه فرهنگ باعث تحول در دیگر حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خواهد شد.^۵ در نتیجه مدرنیستها مقدمه تحول در جامعه سنتی را تحول در ارزشها، باورها و فرهنگ جامعه سنتی دانستند. به نظر آنان جوامع سنتی ویژگیهای جامعه قرون وسطای اروپا را دارند، یعنی:

- سنت‌گرایی در آنها ارزش مسلط است.
- افراد فاقد توانایی فرهنگی و قدرت انطباق با شرایط جدید می‌باشند.
- نظام خویشاوندی مرجع اعمال اجتماعی است نه شایسته‌سالاری.
- اصل و نسب و ارتباطات خانوادگی از اهمیت برخوردار است.
- مذهب و سیاست در هم آمیخته و ارزشهای غیرعقلانی و خرافی بر جامعه حاکم است.^۶
- بر عکس در جوامع مدرن ارزشهایی همچون عقل‌گرایی، فردگرایی، جدایی دین از دولت، سکولاریسم، لیبرالیسم، علم‌گرایی و شایسته‌سالاری حاکم است.^۷

بر اساس مبانی نظری مذکور، نگرش مدرنیستها به مذهب کاملاً مشخص است. آنان با غیرعقلانی و خرافی دانستن پندارهای مذهبی آن را عامل مؤثر بر حفظ نظام موجود ارزشی در جوامع سنتی می‌دانند. بنابراین پندارها و ارزشهای مذهبی به عنوان مهمترین موانع توسعه و زوال جامعه سنتی قلمداد می‌شود. آنان معتقدند مذهب برای آبادی آخرت آمده است؛ در حالی که هدف توسعه آبادی دنیا است. بنابراین گرایشهای مذهبی با بی‌توجهی نسبت به دنیا، آخرت‌گرایی و همچنین قدرگرایی اصولاً سد راه انباشت ثروت و نگرش اثباتی به جهان و مانع

حرکت به سوی توسعه است.^۸ معتقدان به مدرنیزاسیون عمدتاً به رشد اقتصادی نظر دارند و معتقدند که توسعه روندی سرایت‌کننده و فراگیر است که بتدریج از حوزه اقتصاد به حوزه‌های دیگر سرایت می‌کند و رشد اقتصادی به رشد گروه‌های مستقل اجتماعی و ایجاد دموکراسی منجر خواهد شد.

این تفکرات مدرنیستی که متأثر از نظریات تکامل‌گرایانه قرن ۱۹ و همچنین نظریه‌های کارکردگرایانه بود در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ بر ادبیات توسعه حاکم بود و متفکرانی همچون روستو، آلموند، پای و دیگران از نظریه‌پردازان این دیدگاه محسوب می‌شوند.

پیاده شدن این دیدگاه در کشورهای جهان سوم، از جمله ایران، پیامدهای خاصی را به دنبال داشت که تشکیک‌های جدی و انتقاداتی را در خصوص کارایی و مبانی نظری این نگرش به وجود آورد. این انتقادات از اواسط دهه ۶۰ تاکنون از چند منظر متفاوت بیان شدند. از یکسو دانشمندان مکتب غالب علوم اجتماعی همچون بندیکس (۱۹۶۷)، ایزشتاد (۱۹۷۴)، گازسفلد (۱۹۶۷)، نیریت (۱۹۶۹)، هانتینگتون (۱۹۷۶) تیپ (۱۹۷۶) به نقد مبانی نظری و فرضیات کارکردگرایانه و تکاملی مدرنیستها و نتایج عملی اجرای آن در کشورهای جهان سوم پرداختند. از سوی دیگر، نظریه‌پردازان نئومارکسیست با طرح مکتب وابستگی اساس تفکر مدرنیستها را در خصوص اهمیت نقش عوامل داخلی در توسعه زیر سؤال برده و توسعه را مرتبط با مسأله وابستگی تعریف کردند. آنان معتقد بودند که عوامل خارجی و امپریالیسم عامل اصلی عدم توسعه جهان سوم است و راهکارهای مدرنیزاسیونی را نوعی تفکر برای تداوم سلطه غرب بر جهان سوم قلمداد می‌کردند. در نهایت، در دهه‌های اخیر نیز پست مدرنها انتقادات نهایی را بر تفکر مدرنیستی وارد کرده و اعلام کردند که اهداف مدرنیستها مختص یک تمدن خاص است و قابلیت تعمیم در بقیه جوامع را ندارد. آنها اصولاً الگوری مدرنیستی را غیر قابل انطباق با کشورهای جهان سوم می‌دانستند.

در مجموع می‌توان این انتقادات را در محورهای زیر خلاصه کرد:

- ۱- مفهوم دو واژه سنت و مدرن بسیار مبهم است و تعریف جامع و مانعی از آنها ارائه نشده است. بسیاری از ویژگیهای سنت در مدرن وجود دارد و برعکس. به علاوه جوامع سنتی و مدرن بسیار متنوعند و نمی‌توان بر اساس دو واژه مذکور آنها را طبقه‌بندی کرد.^۹
- همچنین برخلاف گفته مدرنیستها، اروپاییان برای رسیدن به جامعه مدرن همه سنتهای خود

را به کنار نگذاشتند؛ بلکه در اروپا مذهب و سنت نوسازی و بازسازی شد و در خدمت جامعه مدرن قرار گرفت. بنابراین، این تصور که روند مدرنیزاسیون مستلزم در هم شکستن سنتها و مذهب است برخلاف تجربه خود کشورهای اروپایی است. پس نباید سنت و مدرن را روبروی هم قرار داد؛ چون مدرنیسم چیزی جز تغییر شکل سنت نیست.^{۱۰} به نظر بسیاری از محققین دلایل خوبی وجود دارد که رشد اقتصادی و حرکت به سمت مدرنیسم ضرورتاً نیاز به رها کردن الگوهای عمل ارزشی و اعتقادات سنتی ندارد.^{۱۱}

۲- منتقدین همچنین پیش‌فرضهای تکاملی و کارکردگرایانه مدرنیستها را مبنی بر اینکه حرکت تکاملی جوامع از سنتی به مدرن مداوم، تک خطی، موزون، اطمینان‌بخش و سرایت‌کننده است زیر سؤال می‌برند و معتقدند بر اساس نحوه تأثیر و تأثر ارزشهای سنتی و مدرن در جوامع مختلف راههای مختلفی برای رسیدن به توسعه وجود دارد. بنابراین الگوی تک خطی مدرنیستها با تجربیات تاریخی همخوانی ندارد. به نظر منتقدین دگرگونی اجتماعی در شرایط ویژه‌ای که بر حسب هر جامعه تفاوت می‌کند صورت می‌پذیرد. تجربیات کشورهای مختلف نشان داده که روند توسعه در کشورهای گوناگون به نتایج یکسانی منجر نشده است. به علاوه روند توسعه همواره موزون، مداوم و اطمینان‌بخش نخواهد بود و ممکن است به بحرانهای مختلفی منجر گردد.^{۱۲}

۳- منتقدین همچنین مکانیسم و نحوه دگرگونی جوامع سنتی را که توسط مدرنیستها مطرح می‌شود بسیار ساده‌انگارانه می‌پندارند و آن را فاقد زمینه‌های تاریخی لازم و فاقد مولفه‌های ساختاری می‌دانند و معتقدند آنها از نابرابری قدرت و طبقات اجتماعی و ساختار این روابط غافل مانده‌اند. همچنین تأکید مدرنیستها بر عوامل داخلی به عنوان تنها عامل تحول را ناکافی دانسته و معتقدند که باید نقش عوامل خارجی همچون استعمار، نظام بین‌الملل، کنترل شرکت‌های چند ملیتی در اقتصاد جهان سوم و همچنین الگوهای نابرابر تجارت در جهان به عنوان عوامل موثر بر روند توسعه در جهان سوم مورد توجه قرار گیرد.^{۱۳} در این خصوص نظریه پردازان مکتب وابستگی بر این مسأله تأکید دارند که انتقال دائمی مازاد از جوامع توسعه نیافته به جوامع توسعه یافته عامل اصلی عدم انباشت سرمایه در جوامع توسعه نیافته می‌باشد.^{۱۴}

۴- منتقدین همچنین شناخت‌شناسی و روش‌شناسی مدرنیستها را زیر سؤال برده و معتقدند

روش‌شناسی و متدولوژی آنان انتزاعی است و توجهی به پیشینه تاریخی و ویژگی‌های کشورها ندارد و اصولاً بر معرفت‌شناسی پوزیتیویستی مبتنی بر اعتقاد به امکان علم الاجتماع عاری از ارزش، اعتقاد به قوانین علم اجتماعی فراگیر، اعتقاد به کمیت‌انباشتی معرفت و امکان صدور این اعتقادات به جهان سوم بنا شده است.^{۱۵}

۵- به علاوه منتقدین اصولاً ایدئولوژی مدرنیستها را نوعی ایدئولوژی جنگ سرد و مبتنی بر نوعی قوم‌مداری بر اساس غلبه غرب بر شرق می‌دانند.^{۱۶}

۶- به دنبال انتقادات مذکور که عمده‌تاً توسط نشومدرنیستها و یا نظریه‌پردازان مکتب وابستگی مطرح شد، پست مدرنها نیز در دهه‌های اخیر تنها نقطه باقی مانده فرضیات مدرنیستها یعنی هدف واحد برای توسعه همه جوامع را مورد انتقاد قرار دادند. آنان معتقدند که مجموعه اهداف نظریات توسعه و نوسازی (همچون آزادی، حقوق بشر، دموکراسی و...) که در غرب ساخته و پرداخته شده مفاهیم کلی نیستند؛ بلکه برخاسته از یک تمدن و تجربه ناب هستند و تنها در متن همان تمدن معنا پیدا می‌کنند. به نظر آنان نمی‌توان در علوم اجتماعی به نظریه‌ای واحد رسید. تجربه غرب تنها یک تجربه اتفاقی، محدود و مقید به متن تمدنی اروپاست.^{۱۷}

انتقادات مذکور به نگرش مدرنیستها در مورد توسعه نشان می‌دهد که الگوی مدرنیزاسیونی توسعه بشدت زیر سوال است و مفاهیم و مفروضه‌های اصلی آن با چالشهای جدی مواجه گردیده است. مطالعات توسعه بتدریج از آن اصطلاحات و مفروضه‌ها فاصله گرفته و چهارچوب نظری جدیدی به وجود آمده است که تحلیل پیچیده‌تری را در خصوص توسعه در جهان سوم ارائه می‌دهد. ویژگی مطالعات جدید بدین شرح است:

(الف) از آنجا که دو واژه سنتی و مدرن را برای تبیین موضوع ناکافی می‌دانند به دنبال اصطلاحات و مفاهیم جدیدی برای مطالعه کشورهای جهان سوم می‌باشند.

(ب) از آنجا که بسیاری از ارزشهای بومی، و از جمله ارزشهای مذهبی (یا آنچه در نزد مدرنیستها سنتی نامیده می‌شود)، نقش مهمی در اهداف، راهکارها و روند توسعه دارند بررسی و توجه به این ارزشها در نظریات جدید توسعه برای سیاستگذاری توسعه از اهمیت خاصی برخوردار است.

(ج) در مطالعات جدید با بازگشت به تاریخ، تلاش می‌شود تا روش‌شناسی متفاوتی برای بررسی جهان سوم اتخاذ شود. در این روش‌شناسی بر بررسی موردی کشورها (به جای تعمیم

الگوهای انتزاعی بر همه کشورها) تأکید می‌شود و به زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و اقتصادی هر کشور به طور مستقل توجه می‌شود. و در این خصوص بر نقش تاریخ جوامع در الگوهای متفاوت توسعه در راهکارهای مختلف رسیدن به اهداف توسعه تأکید می‌گردد و تجویز نسخه واحد برای توسعه کشورها به کناری نهاده می‌شود.

د) در خصوص راهکارها و نحوه رسیدن به توسعه، تحلیلی پیچیده‌تر و چند متغیری در خصوص تحول جوامع در جهان سوم ارائه می‌شود. در این رابطه عوامل و زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در کنار عوامل فرهنگی و همچنین نقش عوامل خارجی (در روند توسعه) در کنار عوامل داخلی مورد تأکید قرار می‌گیرد و معتقدند برای تجویز توصیه به منظور ایجاد تحول باید به همه این عوامل توجه کرد.

و) در مجموع در الگوی جدید توسعه بر مطالعه موردی و بررسی تاریخی جوامع و نقش عوامل بومی و مذهبی در تعیین جهت، نوع و آهنگ توسعه در هر کشور در جهان سوم تأکید می‌شود.

نگرشهای مختلف به جایگاه مذهب در توسعه بعد از انقلاب

بعد از انقلاب اسلامی دو نگرش عمده در صحنه ادبیات توسعه در کشور بروز کرد که می‌توان آنها را تحت دو عنوان نگرش نشومدرنیزاسیونی به توسعه و نگرش بومی مذهبی به توسعه طبقه‌بندی کرد.

نگرش اول شامل نظریات متأثر از مکتب مدرنیزاسیون و نشومدرنیزاسیون بود. در این نگرش توسعه اصل بود و هواداران آن با دیدی ابزاری به مذهب می‌نگریستند. اصولاً قرائتهایی از مذهب برای این گروه اهمیت داشت که می‌توانست در خدمت توسعه باشد. بین این دو گروه، نشومدرنیستها بعد از انقلاب اهمیت بیشتری پیدا کردند؛ زیرا شکست اقدامات مدرنیزاسیون شاه که متأثر از نظریه مدرنیستهای کلاسیک بود و مخالفت آن با مذهب، زمینه رشد مجدد مدرنیستهای کلاسیک را با مشکل مواجه کرده بود. نشومدرنیستها ضمن پذیرش آرمانها و اهداف مدرنیستهای کلاسیک بر این نکته تأکید داشتند که ارزشهای سنتی از جمله ارزشهای مذهبی نه تنها مانع توسعه نیستند؛ بلکه می‌توانند حامی روند مدرنیزاسیون در کشور نیز باشند. بنابراین آنها تلاش می‌کردند قرائتهای خاصی از مذهب و ارزشهای مذهبی را تقویت کنند که بتواند با

روند توسعه هماهنگی داشته و آنها را توجیه کند و بقیه قرائنها را ضد توسعه معرفی نمایند. از نظر این گروه مذهب باید در خدمت توسعه قرار گیرد و روند آن را تشدید نماید. اما در عین حال تأکید داشتند که اهدافی که توسعه در غرب به آن رسید باید اهداف اصلی توسعه در کشور ما نیز باشد و به قولی همه راهها به زم ختم شود؛ هرچند که آنها می‌پذیرفتند راههای مختلفی برای رسیدن به رم وجود دارد. بسیاری از بحثها و مناظره‌ها و مصاحبه‌های مختلف که از سوی برخی کارشناسان و محققین بعد از انقلاب مطرح می‌شد بخوبی بیانگر این نگرش حاکی از پذیرفتن این پیش‌فرض‌ها توسط محققان مذکور بود.

نگرش دوم نگرشی بومی - مذهبی به توسعه بود. هواداران این نگرش، که عمدتاً نیروهای انقلابی و مذهبی بودند، با اصل قراردادن اهداف و آرمانهای ملی مذهبی معتقد بودند که اهداف توسعه باید بر اساس ویژگیهای خاص ایران، از جمله ارزشهای مذهبی، تعریف شود.

این نگرش با توجه به پیش‌فرض‌های خاصی معتقد بود که مذهب شیعی در ایران اصولاً یک مذهب منفعل در مقابل توسعه نیست؛ بلکه جهت‌گیریهای فعالی در خصوص نحوه زندگی این جهانی دارد و دارای موضع خاص در خصوص اهداف و جهت‌گیریهای توسعه است. اما در عین حال هواداران این نگرش درباره نقش و جایگاه مذهب در تعیین اهداف و یا راهکارهای توسعه به سه گرایش فرعی تجزیه می‌شدند که ضمن بررسی این سه گرایش به بررسی کارایی و میزان موفقیت هر کدام از این سه نگرش در برنامه‌ریزی توسعه جمهوری اسلامی ایران می‌پردازیم.

ریشه این دیدگاههای سه‌گانه به بحث درباره جامعیت شریعت و میزان پاسخگویی و انتظار از دین برمی‌گردد. شیعه اصولاً معتقد به جامعیت شریعت و کامل بودن دین است. به نظر شیعیان اسلام مبتنی بر فطرت و پاسخگویی به همه نیازهای انسان است. ریشه این اعتقاد در روایات و در تفسیر آیات مختلف قرآن، از جمله آیه ۸۹ سوره نحل* که در آن بر نزول کتاب آسمانی به عنوان کتابی که بیان‌کننده همه نیازهای انسانی است، می‌باشد. در تفسیر این آیات برخی مفسرین معتقدند که منظور از تبیان بودن قرآن، بیان مسائل مربوط به دین و هدایت‌های کلی است و برخی معتقدند که هر چیزی که برای هدایت و سازندگی انسان لازم است در قرآن آمده است. این مباحث تفسیری در بین فقها نیز به شکل مشابهی انعکاس یافته است. آنان نیز در پاسخ به این

سؤال که آیا اسلام در خصوص تمامی ابعاد زندگی مادی و معنوی انسان و نیازمندیهای آن حکم خاصی ارائه داده و یا اینکه در برخی حوزه‌ها انسان به خود و انهاده شده است نظریات مختلفی را ارائه داده‌اند.^{۱۸} و ادامه این مباحث در کلام نیز تحت عنوان «مبحث انتظار از دین» منشأ مباحث گسترده‌ای بین اندیشمندان اسلامی شده است.

به هر حال مجموعه این مباحث تفسیری، فقهی و کلامی سه نظریه مختلف را در بین هواداران نگرش بومی مذهبی به توسعه که معتقد به اهمیت نقش مذهب در برنامه‌ریزی توسعه بودند به وجود آورده است که به شرح زیر می‌باشند:

۱- گروهی که می‌توان از آنها تحت عنوان «حداقل‌گرایان مذهبی» نام برد معتقدند که شریعت، اهداف و جهت‌گیریهایی کلان زندگی این جهانی و از جمله توسعه را ترسیم کرده اما در خصوص راهکارهای رسیدن به آنها سخنی نگفته است و آن را به تجربه و عقل آدمی واگذار کرده است. متخصصان و کارشناسان در هر عصر و زمان در چهارچوب اصول و ارزشها می‌توانند به هر طریق به طرح راهکارهای رسیدن به آن اهداف بپردازند. به نظر این گروه انتظار از دین نیز همین است و کمال دین وارد نشدن به جزئیات است.^{۱۹} بنابراین مذهب تنها جهت‌های کلی زندگی این جهانی و توسعه را تعیین می‌کند و هیچ نقشی در تعیین جزئیات آن ندارد. این گروه که جایگاه مذهب را تنها در تعیین اهداف کلان معین می‌کنند عملاً مشابهتهای زیادی با نومدرنیستها دارند.

۲- گروه دوم که می‌توان از آنها تحت عنوان «حداکثرگرایان مذهبی» نام برد معتقدند که دین اسلام همه مسائل فردی و اجتماعی از پیش از تولد تا بعد از مرگ را در خود دارد و به تکالیف و اجرای آنها نظر دارد. علاوه بر اینکه اصول و ارزشهای حاکم بر زندگی اینجهانی را ترسیم می‌کند برای نحوه رسیدن به این آرمانها نیز برنامه دارد. بنابراین برای اجرای هر طرحی باید نظر شریعت را در آن مورد جستجو کرد. به نظر یکی از معتقدین به این نظریه:

قضایای دینی‌ای که درباره سنتهای تاریخی و اجتماعی و طبیعی آمده

است اصول و ضوابط بنیادینی را برای هدایت و شکل‌گیری علوم تجربی‌ای

که در پرتو آنها رنگ و چهره دینی به خود می‌گیرد در اختیار بشر قرار

می‌دهد.^{۲۰}

قائلان به این نظریه معتقد به دینی‌شدن علوم و اعتقاد به ضرورت ایجاد علم اقتصاد

اسلامی، علم سیاست اسلامی، و روان‌شناسی اسلامی می‌باشند.^{۲۱}

بدین ترتیب، معارف دینی در واقع مبین همان قوانین و سنن ثابتی هستند که علوم مختلف در جستجوی آنها هستند و قرآن جامع و مبین قوانین مندرج در علوم نظری و تجربی است. به این معنا که دین هم اصول کلی آفرینش را تبیین می‌کند و هم نسبت به علوم و امور جزئی نظر دارد.

نتیجه این نحوه تفکر این است که جایگاه مذهب نه تنها در تعیین اهداف و ارزشها بلکه در تعیین راهکارها و نحوه رسیدن به هدف قرار دارد. بنابراین هر راهکاری نیز باید توسط شرع توجیه شده و از درون آیات و روایات و منابع استنباط احکام بیرون آید. این نحله شاید به گرایش پست مدرنی از توسعه شباهت زیادی داشته باشد؛ زیرا معتقد است که توسعه جامعه دینی می‌تواند دارای اهداف و راهکارهای منحصر به فرد باشد و توسعه مخصوص به خود داشته باشد. به نظر این گروه تمدن اسلامی مبتنی بر خدا محوری هیچ گونه وجه مشترکی با تمدن غالب در جهان، که مبتنی بر اصالت انسان (اومانیسم) است، ندارد و این دو نگرش دو الگوی مجزا هستند که نمی‌توان آنها را مقایسه کرد. بنابراین به صرف وجود برخی شباهت‌ها بین دو تمدن غرب و اسلام نمی‌توان نهادها و راهکارهای غرب را در جامعه اسلامی تجویز کرد و باید راهها را در قالب اسلام و شریعت توجیه کرد.^{۲۲} عوامل مؤثر در انگیزش فرد مسلمان، نحوه انباشت ثروت و الگوی تولید و مصرف کاملاً در یک جامعه اسلامی با جوامع غربی متفاوت است. بنابراین باید این ویژگیها را شناخت و بر اساس آنها الگوی توسعه را تعریف کرد.

۳- دیدگاه سوم دیدگاهی است که می‌توان آن را دیدگاهی «اعتدالی» نامید و بین دو دیدگاه پیشین قرار دارد. این دیدگاه توسط اکثریت فقهای اصولی شیعی از جمله امام خمینی (س) مورد تأکید قرار گرفته است. قائلان به این دیدگاه معتقدند که چون مذهب شیعی یک مذهب منفعل در خصوص نحوه هدایت زندگی دنیوی از جمله روند توسعه نیست، جهت‌گیریهایی اساسی در خصوص نحوه اداره دنیای افراد داشته و بر تعیین اهداف توسعه تأثیر اساسی دارد. اما در عین حال در خصوص راهکارها هم بی تفاوت نیست؛ زیرا استفاده از هر وسیله‌ای را برای رسیدن به هدف نمی‌پذیرد. اما تأثیرگذاری مستقیم بر راهکارها در موارد معدودی انجام می‌گیرد و در بقیه موارد تنها ابزارها و مکانیسم رسیدن به راهکار را پیش‌بینی کرده و به نتایج استفاده از آن ابزارها مشروعیت داده است. به نظر این گروه ابزارهای مذکور دارای انعطاف‌پذیری لازم بر اساس

شرایط زمان و مکان بوده و همچنین با توجه به نقش عنصر مصلحت به عنوان حکمت جعل احکام از واقعگرایی لازم در جذب عناصر مهم تمدن و عقلانیت جهان امروز نیز برخوردار است. این دیدگاه نگرش خاصی نسبت به رابطه دین و دنیا دارد و معتقد است مذهب شیعی هرگونه دنیاگریزی را نفی می‌کند و دنیا را مزرعه آخرت می‌داند و «تلاش جدی برای رفع نیازهای دنیوی انسان» را به عنوان یک ارزش مطرح می‌کند. بنابراین نحوه سازماندهی دنیای مردم نقش مؤثری در تأمین آخرت و حیات معنوی آنها دارد. در این راستا توجه به اهداف و جهت‌گیریهای توسعه را بسیار مهم قلمداد می‌کند.

این دیدگاه همچنین نگرش خاصی در مورد رابطه دین و سیاست دارد و آنها را دو روی یک سکه می‌داند. سیاست عین دیانت و دیانت عین سیاست است. این اندیشه ناشی از نگرش شیعی به نحوه رابطه دین و دنیا و اندیشه امامت در مذهب شیعی است. تأکید بر این امر زمینه حساسیت به ماهیت توسعه‌گران در رأس هرم سیاسی جامعه را فراهم می‌آورد.

کسانی که این نگرش را پذیرفته‌اند معتقدند که مبانی فقهی شیعی علاوه بر اهداف، متعرض برخی جزئیات و راهکارها برای ساماندهی دنیای مردم و در نتیجه راهکارهای توسعه نیز شده است. اما در عین حال فقهای شیعی دارای مکانیسم لازم برای بازبینی مجدد این راهکارها بر اساس مصالح و اهداف کشور می‌باشند. به اعتقاد این گروه، در این مکانیسم که بر اساس اجتهاد و بازبودن باب علم طراحی شده نقش عقل به عنوان یکی از منابع استنباط احکام و همچنین بنای عقلا و عرف (در تعیین مصادیق) از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند و از مصلحت به عنوان ملاک احکام نام برده می‌شود؛ یعنی معتقدند که پشتوانه وضع احکام مصلحت و یا دفع مفسده می‌باشد. بنابراین در مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که این مصلحت تا حد زیادی قابل درک است می‌توان حکم را تبدیل کرد و یا تغییر داد. اعتقاد به احکام ثانویه بر اساس زمان و مکان و همچنین احکام حکومتی قدرت مانور دولت را در اتخاذ راهکارهای واقع‌بینانه افزایش می‌دهد.^{۲۳}

این گروه همچنین با تأکید بر «حوزه فراغ» یا «مالانص فیه» معتقدند که بخش وسیعی از راهکارها در این حوزه قرار دارد که از جانب شرع به عقل آدمی و بنای عقلا واگذار شده است که این امر کارایی و نقش عقل، و متخصصان را در روند توسعه بر اساس مصالح اجتماعی افزایش می‌دهد.^{۲۴} قابل ذکر است که بر اساس نظر فقهای شیعه علاوه بر اینکه انسانها دارای تکالیفی

بوده و باید‌ها و نبایدهایی در قالب واجبات، محرمات، مکروهات و مستحبات برای آنان تعیین شده است؛ حوزه دیگری نیز تحت عنوان حوزه مباحات وجود دارد که آدمی در آن به خود واگذار شده است. (برخی فقها معتقدند اباحه از سوی خداوند وضع شده است. بنابراین اصل اعطای آزادی نیز حکمی شرعی است. برخی معتقدند اباحه محتاج جعل نیست).^{۲۵} به این حوزه «حوزه فراغ» یا «مالانص فیه» گفته می‌شود. به هر حال نتیجه هر دو تفکر این است که در تفکر شیعی بخش وسیعی از راهکارهای توسعه به بنای عقلا و مصالح تعیین شده از سوی آنها واگذار شده است.

ارزیابی نظریات مذکور و نتیجه‌گیری

بررسی نظریات مختلف در خصوص توسعه نشان می‌دهد که نظریه‌های مدرنیزاسیون از قدرت تبیینی مناسب برای بررسی روند توسعه در کشورهای جهان سوم و ارائه راهکارها به آنها برخوردار نیستند. در حال حاضر، در نظریه‌های جدید بر بررسی موردی و تاریخی کشورها تأکید می‌شود و نگرش بومی به توسعه هم اکنون نگرش مسلط می‌باشد. در این نگرش، توسعه در صورتی مداوم و پایدار خواهد بود که بر اساس ویژگیهای تاریخی و مرتبط با شرایط بومی و بویژه ارزشهای مذهبی تعریف شود.

با توجه به این مطلب، بعد از انقلاب دو نگرش عمده در ادبیات توسعه در ایران به چشم می‌خورد که شامل نگرش نئومدرنیزاسیونی به توسعه و همچنین نگرش بومی مذهبی به توسعه بود.

هواداران نئومدرنیزاسیون نگاهی ابزاری به مذهب داشته و با اصالت دادن به توسعه تلاش کردند که از قرائتهای خاصی از مذهب که می‌توانست روند توسعه به معنای مدرنیزاسیونی را تقویت کند حمایت کنند؛ اما این نگرش به دلیل ضعف مبانی نظری و فقدان تجربه در ایران موفق نبود.

هواداران نگرش بومی مذهبی به توسعه که توسط نظریه‌های جدید توسعه حمایت می‌شدند معتقد بودند که الگوی توسعه در ایران باید با توجه به ویژگیهای تاریخی و ارزشهای بومی کشور مخصوصاً ارزشهای مذهبی طراحی گردد.

هواداران نگرش دوم درباره نقش جایگاه مذهب در روند توسعه، به سه گروه فرعی تقسیم

می‌شوند که بررسی نظریات این سه جریان فکری نشان می‌دهد که دیدگاه گروه اول یا «حداقل‌گرایان مذهبی» که معتقدند مذهب تنها در تعیین اهداف و جهت‌گیریهای کلان نقش دارد؛ با واقعیات مبانی فکری شیعی (به عنوان مذهب اکثریت مردم در ایران) همخوانی ندارد. زیرا بررسی مبانی فکر شیعی نشان می‌دهد که این مذهب بیش از آنچه توسط حداقل‌گرایان مطرح می‌شود به زندگی این جهانی توجه دارد و توصیه‌های آن فراتر از تعیین اهداف کلان توسعه است. بر این اساس این گروه که عملاً به نومدرنیستها نزدیک می‌شوند از مشروعیت لازم مذهبی برای ادامه فعالیت خود برخوردار نبوده و در مقام عمل با مشکلات جدی مواجه می‌شوند.

دیدگاه گروه دوم یا «حداکثرگرایان مذهبی» که معتقدند علاوه بر تعیین اهداف، می‌بایست همه جزئیات راهکارهای توسعه را در مذهب جستجو کرد، نیز با واردکردن مذهب در همه عرصه‌های جزئی، از انعطاف‌پذیری لازم در برخورد با بسیاری از واقعیتهای برخوردار نبوده و تجربه‌های موجود بشری را به کناری می‌نهند. آنها الگوی موجود توسعه را نفی می‌کنند اما در عین حال جایگزین مناسب و یا مکانیزم مناسبی برای طراحی الگوی جایگزین ارائه نمی‌دهند و در نهایت نیز دچار انفعال می‌گردند.

اما دیدگاه سوم که دیدگاهی «اعتدالی» بود به دلیل داشتن مبانی نظری مناسب از کارایی بیشتری برخوردار است. طرفداران این دیدگاه معتقدند که مذهب هم در تعیین اهداف و هم در تعیین برخی از راهکارها دخالت دارد؛ اما در عین حال دارای ابزارهای لازم برای بازنگری آن راهکارها بر اساس مصالح جامعه می‌باشد. به علاوه این دیدگاه در حوزه وسیعی مشروعیت تصمیم‌گیری عقلا را در خصوص راهکارها پذیرفته است. در نتیجه می‌توان گفت این دیدگاه که انطباق کاملی با مبانی نظری شیعی (از جمله برخورد فعال با رابطه دین و دنیا، نگرش خاص به سیاست، مشروعیت توسعه‌گران، جامعیت دین) دارد دارای مکانیسم لازم برای انطباق شریعت با مصالح جامعه اسلامی می‌باشد؛ زیرا از یکسو با به رسمیت شناختن عقل، بنای عقلا، عرف و تأکید بر مصلحت به عنوان پیشخوانه حکمت احکام و از سوی دیگر با پذیرش نقش و نظر عقلا و کارشناسان در حوزه مباحات (مالانص فیه) از واقع‌گرایی، انعطاف‌پذیری و مصلحت‌اندیشی لازم برخوردار است. به علاوه تأکید بر عقل، عرف و مصلحت و اهمیت دادن به نظر متخصصان همگی از جمله عواملی هستند که قدرت گفتگو با تمدنهای دیگر و استفاده از تجربیات دیگر را افزایش داده و قابلیت جذب‌گرایی عناصر کارا را از تمدنهای دیگر فراهم می‌آورد.

بنابراین دیدگاه سوم جایگاه مذهب را در الگوی توسعه به شکل مناسب تری ترسیم می‌کند و قابلیت حمایت نظری از الگوی توسعه بومی مذهبی در کشور را داشته و تقویت آن می‌تواند ضمن تثویز کردن مبانی الگوی بومی توسعه در کشور، مشروعیت لازم را برای تداوم آن و الگوی پایدار توسعه فراهم آورد.

یادداشتها:

- 1) Y. so, Alvin, **Social Change and Development**, U.S: Sage Publication Ltd. 1990, p.17.
- 2) Viky Randall and Robin Theobald, **Political Change and Underdevelopment**, London: Macmilan Publication, 1991, p.22.
- 3) Ibid.
- 4) Alvin, Op. Cit, p.18.
- 5) Andrew Webster, **Introduction to the Sociology of Development**, London: Macmillan Publication, 1990, p.47.
- 6) Ibid, p.50.
- 7) حسین بشیریه، دولت عقل، تهران: موسسه نشر علوم نوین، ۱۳۷۴، ص ۲۸۷.
- 8) Andrew Webster, Op. Cit., p. 49.
- 9) Viky Randall, Op. Cit., p.34.
- 10) حسین بشیریه، همان، ص ۲۸۹.
- 11) Andrew Webster, Op. Cit., p.57.
- 12) Alvin, Op. Cit, P.55.
- 13) Andrew Webster, Op. Cit., p.63.
- 14) پل باران، اقتصاد سیاسی رشد و ریشه‌های عقب ماندگی، ترجمه مهدی قراچه داغی، تهران: انتشارات پالیا، ۱۳۵۸، ص ۲۸ و ۷۸.
- 15) Alvin, Op. Cit., p. 56.
- 16) Ibid, p.58.
- 17) محمد تقی فزلسلفی، «بست مدرنیسم و فروپاشی ذهنیت توسعه» اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۱۲۲، ۱۳۶۱، ص ۶۱.
- 18) مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی (س)، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، جلد ۱۰، ۱۳۷۴، ص ۲۱۰.
- 19) عبدالکریم سروش، فربه‌تر از ایدئولوژی، تهران: نشر راد، ۱۳۶۸، صص ۴۸، ۵۸، ۱۲۲.
- 20) عبدالله جوادی، شریعت در آیین معرفت، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء، ص ۱۶۳.
- 21) مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی (س)، جلد ۱۰، ص ۲۰۴.

- (۲۲) مرتضی آوینی، توسعه و مبانی تمدن غرب، تهران: نشر ساقی، ۱۳۷۶، صص ۹، ۲۳۰.
- (۲۳) رجوع کنید به: مجموعه مصاحبه‌های مندرج در کتاب نقش زمان و مکان در اجتهاد، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، جلد ۱۴، ۱۳۷۴، صص ۲۱۶-۲۳۸.
- (۲۴) محمد باقر صدر، اقتصادنا، بیروت: انتشارات دارالتعارف للمطبوعات، چاپ شانزدهم، ۱۴۰۱، ص ۷۲۵.
- (۲۵) مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی (س)، جلد ۱۰، ص ۲۹۱.